دوفصلنامهٔ علمی- پژوهشی نقد ادب معاصرعربی
سال ششم/ سیزده پیاپی/ ۱۱ علمی و پژوهشی (۱۳۹۵)

کاربرد موازی و معکوس هفت سفر سندباد در شعر سیاب*

رضا افخمی عقدا، دانشیار دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه یزد
سیما شفیعی[1]، کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه یزد

چکیده

حضور سلطه جویانه استعمار و ایادی آن در قرن بیستم از حیث اقتصادی، فرهنگی، نظامی و ... در ممالک مختلف دنیا مخصوصا بلاد عربی؛ علما، ادبا، شاعران و روشنفکران این مناطق را برآن داشت که برای مبارزه علیه استعمار و آگاه سازی مردم به موثرترین شیوه تلاش کنند. استفاده از اسطوره‌های کهن یکی از راه‌هایی است که اکثر شاعران معاصر عرب از جمله بدر شاکر السیاب برای رسیدن به هدف سیاسی مورد اشاره، در آن گام نهادند. این شاعر عراقی در اشعارش علاوه بر کاربرد موازی و مطابق با خط سیر اسطوره، به هنجار گریزی و کاربرد معکوس و خلاف جهت حرکت اسطوره، به صورت ابتکاری دست زده است. بدین جهت این پژوهش با انتخاب تعدادی از سروده‌های سیاب با روش توصیفی ـ تحلیلی به موشکافی هنجارگریزی سیاب و کاربرد موازی و معکوس اسطوره سندباد در هر هفت سفر او و دلایل و انگیزه‌های او در هنجارگریزی پرداخته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که در تمام این سروده‌ها سندباد نماد خود شاعراست و برای رهایی از چنگال بیماری و در جست وجوی درمان، راه کشورهای متعدد در پیش می‌گیرد، اما برخلاف داستان سندباد و سفرهای موفقیت آمیز و شگفت انگیزش، در سروده‌های سیاب هیچ نشانه‌ای از بهبودی فردی، اجتماعی و سیاسی که نوعی پیروزی تلقی می‌گردد، پیدا نیست و تلاش‌های سیاب برای اصلاح امور شکستی تلخ درپی دارد. در واقع هر مسافرتی برخلاف خط سیر داستان هزار ویک شب زمینه را برای شکستی تلخ فراهم می‌کند.

کلیدواژه‌ها: شعر معاصر عربی، سیاب، اسطوره، هفت سفرسندباد، هنجارگریزی.

---

*تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۰۷

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: SimaShafiee68@gmail.com

مقدمه

طبق گفته‌های چارلز داروین درباره تکامل ژنتیکی، عقلی و فکری موجودات در کتـاب "خواستگاه گونه‌ها" می توان گفت اسطوره نیز مختص زمان تاریخی معینـی اسـت کـه باتوجه به ویژگی‌های آن، میزان پیشرفت و نمو یا ابتدایی بودن آن دوره و تکامـل عقـل بشر، به همان اندازه تکامل یافته یا ابتدایی است. با درنظر داشتن ایـن مسـأله کـه بشـر بدون بهره وری از میراث ارزشمند گذشتگان خود نمی تواند بـه تجدیـد و نـو گرایـی دست یابد و اسطوره نیز یکی از همین میراث‌هاست پس استفاده از آن در شعر معاصـر طبیعی جلوه می‌نماید اما به این نکته نیز باید توجه داشت کـه کـاربرد صـرف اسـطوره بدون هیچگونه تغییر و تحول در عصری که تغییر و تحول بر علم و اندیشه حاکم است غیر ممکن به نظر می‌رسد (عوض، ١٩٧٤: ٦).

تجاوز و حمله ی غرب به ملت های عرب زبان، درد و رنـج، فقـر، چپـاول، ذلـت، سیطره بر دولت و سیاست آنهـا و توسـل بـه زور در اسـتفاده از آن بـر حسـب منـافع خود،تحریف فرهنگ عرب و سعی استعمارگران غربی در ادغام آن با فرهنـگ غربـی و نشر فرهنگ جدید و تربیت فرزنـدان عـرب بـا اسـتفاده از همـین فرهنـگ تـازه بـرای مستحکم نمودن جای پای خود در خـاک عـرب و جهـل بسـیاری از عـوام نسـبت بـه اهداف ناشایست غرب، متفکرین، ادبا، شعرا و...را تحت فشار قرار داد. آنها از تـن دادن به ذلت و چشم‌پوشی حضور گستاخانه و سلطه جویانه استعمارگران سر باز زدند و بـه آگاه‌سازی مردم به مؤثرترین شیوه ممکن و مبارزه برعلیه آنها اهتمام ورزیدند. شـاعران عرب نظاره گر مرگ بی صدا و دردناک سرزمین و فرهنگ خود بودند وبا تمـام وجـود این مرگ تدریجی را احساس می کردند پس به شیوه ای نو جهت بـه تصـویر کشـیدن مرگ سرزمین و وطن خود روی آوردند و آن را به عنـوان مقدمـه ی تولـدی دوبـاره و رویشی نو در بین خود پروراندند، در واقع به امیدی که از عمق وجود آنها تا افـق‌هـای استقلال و آزادی شـعله ور بـود، تمسـک جسـتند (کنـدی، ٢٠٠٣: ٨٠-٩٥). و بـا تعـابیری رمزگونه به تهییج احساسـات قـومی و ایجـاد انقـلاب علیـه غربـی‌هـا پرداختنـد. ایـن بهره‌جویی با استفاده از اصل اسطوره‌ها و ایجاد تغییراتی ضروری و متناسـب بـا عصـر

حاضر و هدف انقلاب همراه بود مخصوصا اسطوره‌های مرگ و رویش، «الموت و الإنبعاث»که از نمونه‌های مثال‌زدنی این نوع اسطوره‌ها می‌توان به تموز، عشتار، مسیح، خضر و امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد (عوض، ١٩٧٤: ٦١-٨٠).

فقر و تنگدستی، غم و اندوه جانکاه یتیمی از دوران کودکی (عباس، ١٩٩٢: ٩٧) مبارزه با استعمار در دوران جوانی، آوارگی، چشیدن طعم تلخ زندان، درد و رنج بیماری مزمن، (الفاخوری، ١٩٨٦، ج٢: ٦٣٨-٦٤٠) از جمله عوامل فردی، اجتماعی و سیاسی هستند که شاعر عراقی بدر شاکر السیاب را برآن داشت که در بسیاری از اشعارش به زبان اسطوره روی آورد و با این زبان با مخاطبینش که امید به آزادی آنها از بند استعمار, تعصب, فقر و بیچارگی فکری و معیشتی داشت سخن بگوید. علاوه بر این، به اعتقاد این شاعر، پرداختن به اسطوره یکی از مظاهر شعر نو است. و درواقع، به زعم سیاب، شعر هیچگاه تا این حد نیازمند اسطوره و رمز نبوده است شاعر از این طریق قادر به ساختن عالمی است که به منطق سرمایه و زر بتواند درگیری نشان دهد (بلّاطه، ٢٠٠٧: ١٧٨).

از مشهورترین اساطیری که سیاب در دیوان خود بکار برده است می توان به، تموز، عشتار، سربروس، سیزیف، سندباد و... اشاره کرد. تموز بابلی معادل آدونیس یونانی است که خدای حاصلخیزی است و عاشق عشتار، عشتروت، ایشتر یا آفرودیت، الهه آسمان و خدای باروری فصلی. عشتار هر سال پس از مرگ تموز و رخت بر بستن سرسبزی و آبادانی از زمین، برای یافتن او قدم به سرزمین بی بازگشت مردگان می نهد (عوض به نقل از فریزر، ١٩٣٠: ٦-٩) سرزمینی که خواهرش «آرشکی گل» ملکه آنجا است او انواع رنج و عذاب را به عشتار روا می دارد و سپس به زندان می افکند (حبیبی، ١٣٩٠: ٧). عشتار، در نهایت، با تدبیر «إئا» خدای خدایان، نجات می یابد و با نثار بوسه‌ای تموز را حیاتی دوباره می‌بخشد سپس از سرزمین مردگان بیرون می‌روند و زمین را از نو می رویانند (مخبر، ١٣٧٣: ٩٥). این دو اسطوره در قصاید بسیاری از دیوان سیاب همچون، رحل النَّهار، لیلةٌ فی باریس، انشودة المطر و... برای به تصویر کشیدن اوضاع نابسامان سرزمین عراق نمود یافته‌اند. سیزیف یونانی، اسطوره‌ای که به جهت فاش

کردن اسرار خدایان و سرپیچی از فرمان آنان به دنیای مردگان افکنده می‌شود و به عنوان مجازات او را وادار می‌کنند تخته سنگ بزرگی را تا بالای کوه بغلتاند با شادکامی و بدون وقفه، ناراحتی و ناامیدی این کار را انجام می‌دهد (فرّخی، ۱۳۸۰: ۱۰۱) نیز در بعضی قصائد سیاب همچون: «مرحی غیلان» نمود یافته تا بیانگر غم و اندوه این شاعر باشد. سربروس اسطوره یونانی و سگ سه سر، نگهبان سرزمین مردگان است این سگ، مردگانی که قصد فرار دارند را می‌خورد. شاعر این نماد را برای نشان دادن جولان استعمارگران در کشورش به کار می‌برد (معروف و صالحی، ۱۳۹۰: ٦). اما اسطوره‌ی شرقی و عامه پسند سندباد، و سفرهای دریایی او، نیز در تعدادی از قصاید سیاب همچون: مدينة سندباد، الليلة الأخيرة، أفياء جيكور، ارم ذات العماد، الوصيّة، رحل النَّهار و... کاربرد یافته است تا کمک کند سیاب زندگی فردی، اجتماعی، فکری و سیاسی خود را بیش از پیش به تصویر بکشد. نکته قابل توجه اینکه، سیاب در پرداختن به این شخصیت اسطوره‌ای نه تنها در ساختار اسطوره تغییراتی ایجاد کرده است، بلکه با توجه به ترتیب زمانی سرودن اشعار، در ارائه سفرهای هفتگانه رعایت نظم و ترتیب را ننموده، به عنوان مثال در قصیده «افیاء جیکور» به سفر دوم و پنجم سندباد اشاره دارد، درقصیده الوصية به سفر ششم پرداخته و... در واقع این چینش سفرها در قصائد یادآور عدم تسلسل سیر طبیعی مسیر داستان زندگی حضرت موسی (ع) در قرآن است که برای پی بردن به آن، باید آیات متعدد را کنار هم قرار داد. همچنین سیاب در بعضی قصاید، به طور مشترک به سفرها اشاره دارد. به عنوان مثال در قصیده افیاء جیکور سفر پنجم سندباد و در قصیده رحل النَّهار نیز سفر پنجم وی به تصویر کشیده شده است.

پیشینه تحقیق

در ادبیات عربی وفارسی پژوهش‌های متعددی در زمینه شعر سیاب، بررسی اسطورها در اشعار او از جمله اسطوره سندباد صورت گرفته است به عنوان مثال حبیبی در مقاله «واکاوی نقاب تموز در شعر سیاب» (مجله زبان و ادبیات عربی، ۱۳۹۰، ش۵) اسطوره بابلی تموز را در اشعار سیاب بررسی می‌کند و این اسطوره را نمادی برای تغییر شرایط

نابسامان عراق معرفی می‌کند. سلیمی و صالحی در مقاله‌ای تحت عنوان «خوانش‌های متفاوت از سندباد در شعر معاصر عربی» (فصل نامه لسان مبین، ۱۳۹۰، ش٤) به بررسی اسطوره سندباد در شعر سیاب، خلیل الحاوی، بیاتی و صلاح عبد الصبور می‌پردازند و انگیزه هر کدام از این شاعران را از نقاب سندباد بیان می‌دارند. چنانچه انگیزه سیاب بیشتر، فردی، بیاتی، اجتماعی، حاوی، سیاسی و اجتماعی و عبد الصبور انگیزه شعری و هنری دارد. همین نویسندگان در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی سندباد در شعر سیاب و خلیل الحاوی» (مجله زبان و ادبیات عربی، ش٤، ۱۳۹۰) که در راستای مقاله سابق است به بررسی انگیزه سیاب در استفاده از نقاب سندباد فقط در قصیده رحل النهار می‌پردازند. معروف و صالحی با مقاله ای تحت عنوان "نقد توصیفی- تحلیلی اسطوره در شعر سیاب، مطالعه..." (فصل نامه‌ی ادبیات تطبیقی.ش۱ .۱۳۹۰)، به موشکافی اسطوره و جایگاه آن در ادبیات عرب و دو اسطوره ی تموز و سربروس در سروده‌های سیاب می‌پردازند. محمد عبد الرحمن یونس با پژوهشی موسوم به "فضاء الموت و اسطورۀ تمّوز و عشتار" به شرح مفهوم مرگ در اشعار سیاب و استفاده از دو اسطوره تموز و عشتار اهتمام می ورزد. حامد صدقی و رضوان باغبانی با "القناع فی شعر بدر شاکر السیاب، قصیدۀ سفر ایّوب نموذجا" (بحوث فی اللغة العربیّة و آدابها. ش٤ .۱۳۹۰) به بیان مفهوم قناع و کاربرد اسطوره‌ها و شخصیت نامداری مانند حضرت ایوب در اشعار سیاب می‌پردازند با این وجود دررابطه با هنجارگریزی‌های او و کاربرد معکوس اسطوره‌ها از جمله سندباد در تمام دیوان شاعر و عجین شدن او باهزار و یک شب و حرکت پا به پای او با سندباد و هفت سفر شگفت انگیزش در هزار و یک شب، پژوهشی انجام نشده است که این مقاله به این مهم می‌پردازد.

هنجارگریزی سیاب

گستردگی حوزه زبان و تغییر و تحولاتی که در جامعه عرب در قرن بیستم صورت گرفت از اختلاط با غرب و فرهنگ غرب گرفته تا استعمار، موجب شد شاعران عرب اشعاری متفاوت از دوره‌های گذشته بسرایند به طوری که هم حرف تازه‌ای برای گفتن

در عصر جدید داشته باشد هم در برگیرنده حرف دل و مقاصد شاعر باشد و هم بر دل مخاطب بنشیند. یکی از روش‌های ارائه اثری متفاوت، هنجارگریزی است که شاعر با درهم شکستن قواعد و ساختارهای زبان معیار، معانی، گویش و غیره اثر خود را برجسته و مورد توجه مخاطب قرار می‌دهد (صفوی، ۱۳۷۳ : ٤٦). سیاب از این تکنیک در سومین و چهارمین مرحله از زندگی خود بهره جسته. به عبارت دیگر وی پس از پشت سر گذاشتن دو مرحله ی رمانتیک و واقع گرایی، در دو مرحله‌ی: الف: تموزی، مرحله‌ای که شاعر تنها راه خلاص شدن از فلاکت را مرگ اسطوره‌ای می‌داند که در پس آن تولدی دوباره نهفته است. بدر در این برهه به تغییر اوضاع و شرایط خونین عراق امیدوار است. قصیده «سربروس فی بابل»، مدینة سندباد، و... از سروده‌های این دوره وی محسوب می‌شوند (معروف، صالحی،۱۳۹۰: ۵). ب: درونگرایی، آخرین مرحله زندگی شاعر، که درآن با بیماری دست و پنجه نرم می کند و از کشوری به کشور دیگر جهت مداوا سفر می‌کند و فقط مرگ را هم قطار خود می‌بیند (علوش،۱۹۷۱ : ش- ث - ث). به هنجار گریزی روی می‌آورد. در این دو برهه، شرایط دردناک سیاسی و اجتماعی جامعه، پیشروی بیگانگان در خاک جوامع عربی و بی‌نتیجه ماندن مبارزه بر علیه آنان و بدتر از همه رخنه بیماری در جان سیاب در آخرین دوره زندگی وی، و سفر به کشورهای مختلف برای مداوای بیماری و بهبود نیافتن، او را به هنجار گریزی وادار کرد (سلیمی و صالحی، ۱۳۹۰: ۸۲). به عبارت دیگر با توجه به مشکلات و حوادث موجود در زندگی کوتاه مدت سیاب شاید بتوان گفت که زندگی و مرگ بزرگ‌ترین دغدغه‌ی زندگی او بوده و این دغدغه به اشعار او راه یافته و جلوه گر شده است چرا که با کاربرد اسطوره‌هایی چون تموز، عشتار، و شخصیت‌های دینی چون حضرت مسیح و... در اشعارش که مرگ و نابودی آنها آغاز تولدی دوباره و امید به از سرگیری رویش زمین (دست یافتن به آزادی و بیرون راندن بیگانگان) است، کاملا مشهود است (یونس، بی تا،: ۱۱). به عنوان مثال، نمونه جوشش امید در تمام وجود و چشمان منتظر سیاب در تغییر اوضاع زمانه ی خود در قصیده «لیلة فی باریس» از دیوان «شناشیل ابنة الجلبی» نمایان است به طوری که اسطوره در قصیده به شکلی نمود یافته که انتظار می‌رود. به

بیان بهتر،اسطوره موازی ومطابق با هنجار بکار رفته و کاربردی خلاف آنچه در سرگذشت آنها در افسانه ها ذکر شده و نسل به نسل منتقل شده نیافته است: (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ۶۲۱-۶۲۴) «لَو صَحَّ وَعدُکِ یا صَدیقَةُ/لَو صَحَّ وَعدُکِ آه لأنبَعَثَت وفیقةُ مِن قَبرِها ،و لَعادَ عُمري من السِّنینِ إلیَ الوراءِ.../تأتینَ أنتِ إلیَ العراقِ؟أمُدُّ مِن قلبِي طَریقَهُ/فأمشي علیهِ. کأنَّما هَبطَت علیهِ مِن السَّماءِ عُشتارُ فانفَجَرَ الرَّبیعُ لها و بَرعَمَتِ الغُصُونُ...» (*همان*: ۶۲۲-۶۲۳).

دوست من اگر وعده ات راستین باشد/ آه اگر وعده ات راستین باشد وفیقهٔ از قبرش برمی خیزد/ و عمر من نیز به سالهای قبل بر می گردد (جوان می‌شوم)/ به عراق می‌آیی؟/ راهش را به سوی قلبم می‌گسترانم/ بر آن قدم می‌زنم، گویی الهه عشتار از آسمان برآن هبوط کرده/ و بهار در آن جوشیده و شاخه‌های درختان شکوفا شده.

اما بر خلاف قصیده فوق، شاعر در تعدادی از اشعار خود، به ویژه قصائدی مانند: «دار جدّي، أفیاء جیکور، الوصیة، رحَلَ النَّهار، اللیلة الأخیرة، مدینة سندباد و أغنیة بنات الجن» که در آنها نقاب سندباد بر چهره زده، اسطوره را از مسیر واقعی وحقیقی خود خارج، و در سرنوشت، یا ساختار اسطوره تغییراتی ایجاد کرده است تا بدین وسیله حجابی از زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی خود را به کناری بزند.

سندباد هزار و یک شب

سندباد، معروف به سندباد بحری شخصیتی اسطوره‌ای است که هفت سفر دریایی او حکایتی دلکش و اعجاب برانگیز از حکایات هزار و یک شب است سندباد در بغداد سکنی گزیده، در دوره‌ی عباسیان زیسته و خلیفه‌ی زمان او هارون الرشید است. خلیفه‌ای که سندباد از وی به نیکی یاد و او را به عنوان شخصیتی عالم و نیکوکار معرفی می‌کند چنانکه پادشاه یکی از جزایری که سندباد در آن اتراق می‌کند در مقابل فضیلت هارون‌الرشید سر تعظیم فرود می‌آورد و هدایای ارزشمندی برای او در نظر می‌گیرد. بغداد در حکایات سندباد، اقلیمی است آباد که سندباد پیوسته آن را دار السلام می‌خواند و از روال داستان چنین به نظر می‌رسد که اگرچه تمام مردم، ثروتمند و ارباب

نیستند ولی از زندگی خود راضی و خداوند را سپاسگذارند. در واقع طبق مکتوبات داستان، آرامش و سکون در بغداد حاکم است. شخصیت اصلی قصه (سندباد) شخصیتی شجاع، کوشا، ماجراجو، کاوش گر، باهوش، چابک، امیدوار، واقع بین، منفعت طلب و...نشان داده می‌شود او کسی است که از روی هوی و هوس و خوشگذرانی بیهوده با دوستان و مجالس لهو و لعب قسمت اعظم ثروت وافر پدرش را از بین می‌برد ناگاه از خواب غفلت بیدار می‌شود و به فکر جبران اشتباهات گذشته خود می‌افتد و راه دریا و تجارت را در پیش می‌گیرد و طی هفت سفر دریایی ثروتی به دست می‌آورد که بنا به گفته خودش تا پایان عمر قادر به خرج نصف آن نیز نیست او در هر سفر با مشکلات و مخاطرات فراوانی رو برو می‌شود اما در نهایت پیروز و سالم به خانه و سرزمین خود بازمی‌گردد و پس از اندک مدتی با وجود مخاطرات و سختی‌های سفر قبل، شوق سفر و ماجراجویی در نهادش ایجاد می‌شود و برای سفری دیگر حاضر می‌گردد (ألف ليلة وليلة، ۱۹۵۱ ،ج۳ : ۸۱-۱۲۲).

گزینش سندباد، شباهت‌ها و تفاوت‌ها

در میان اسطوره‌هایی که شاعران برای نقاب زدن بر چهره برگزیدند سندباد از جایگاهی بالا و محبوبیتی خاص برخوردار است و دلیل آن نیز قرابت این اسطوره با حکایات مردمی است (حبیبی و بهروزی، ۱۳۹۰: ٤). بعضی از شاعران عرب از این اسطوره در اشعار خود با توجه به هدف، درون، روحیه و انگیزه خود بهره جسته‌اند شاعری چون ادونیس، سندباد را با توجه به روحیه تحول خواه و دگرگونی طلب خود بر می‌گزیند، خلیل الحاوی تشنه جرعه‌ای حقیقت است و این عطش را به سندباد منتقل می‌کند اما سیاب بیشتر برای بیان درد و رنج بیماری و ناامیدی خود سندباد را برمی‌گزیند (الموسی، ۱۹۹۱: ۳۷-٤۷). شاید بتوان دلیل انتخاب او را اینگونه شرح داد که سیاب با حضور بیگانگان در وطن خود و سلب آزادی، استقلال و...احساس ذلت و خواری سراپای وجودش را فراگرفته، سندباد هزار و یک شب نیز که ثروت پدر خود را در راه لهو و لعب و خوشگذرانی بیهوده تلف کرده احساس ذلت و پوچی، آرامش را از او سلب

می‌کند. هر دو به سفرهای متعدد می‌روند یکی برای به دست آوردن ثروت و بزرگـی و موقعیت اجتماعی پیشین خود و لذت از مسافرت و ماجراجویی و کاوش ناشـناخته‌هـا در سرزمین‌های مختلف و دیگری برای مداوای بیماری خود و به دست آوردن سلامتی. سندباد از سفر لذت می‌برد و بخاطر مشکلات پیش رو توبه می‌کند که دست از سـفر و ماجراجویی برمی‌دارد و هر بار توبه خـود را شکسـته و اسـباب سـفر بعـدی را فـراهم می‌کند اما سیاب از سفر و آوارگی در شهرهای مختلف بیزار اسـت. نتیجـه‌ی سـفرهای سندباد پیروزی و موفقیت و کسب ثروت و تجارب متعدد و به دست آوردن بزرگـی و موقعیت و نتیجه سفرهای سیاب بی ثمری، پیشرفت بیماری، نزدیک شـدن بـه مـرگ و بی‌نتیجه ماندن جنگ برای باز پس گیری استقلال و شرافت وطن است. درواقع می‌توان گفت شباهت‌ها و تفاوت‌های آشکاری که سـیاب بـا مقایسـه خـود بـا ایـن شخصـیت مشاهده نموده در انتخاب آن تأثیری بسزا داشته است.

کاربرد موازی و معکوس سندباد

سیاب نقاب این شخصیت اسطوره‌ای را در تعدادی از قصائد خود به چهره زده امـا بـه نحوی که در بعضی از این قصائد سندباد او با سندباد اسطوره‌ای کـاملا متفـاوت اسـت چنانکه گویی با اسطوره دیگری مواجه هستیم نـه سـندباد هـزار و یـک شـب. سـندباد قصائد سیاب شخصیتی فقیر و بی‌نوا، مریض و شکست خـورده اسـت کـه سـفرهایش مالامال از بیماری و شکست است و امیدی به بازگشتش نیست. در واقع شرایط روحی و روانی سیاب و زندگی شخصی سراسر درد و رنج او با بعضی از جنبـه‌هـای زنـدگی سندباد اسطوره‌ای در هم تنیده شده است. از این رو سیاب تلاش کرده است تا در نام و بعضی از حوادث زندگی سندباد هزار و یک شب همـزادی بـرای خـود خلـق کنـد تـا بخشی از خط سیر زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی خود مخصوصا پایانی را که بـرای عمر خود مجسم و تصور کرده است به معرض نمایش بگذارد.

قصیده دار جدّي

این قصیده از جمله قصائدی است که سیاب نقاب سندباد به چهره زده و به بیان رنج و اندوه و بیماری خود می‌پردازد:

«...و في لَيالِي الصَّيفِ حينَ يَنعسُ القمرُ/و تَذبُلُ النُّجومُ في أوائلِ السَّحرِ /أفيقُ أجمعُ النَّدى مِن الشَّجرِ في قدَحٍ،ليقتل السُّعالِ و الهزالِ.../ سفينةً..كأنَّ سندبادَ في ارتِحالِ:شِراعي الغُيومُ،و مِرفأي المِحالُ/و أبصِرُ اللّهَ على هيئةِ نَخلَةٍ،كَتاجِ نَخلَةٍ يُبيضُّ في الظَّلامِ/أُحِسُّه يَقول:يا بُنيَّ،يا غلامُ،وَهَبتُکَ الحياةَ و الحَنانَ.و النُّجومَ وَهَبتُها لِمُقلتيکَ ، و المطرَ لِلقَدَمين الغَضَّتين. فاشرِبِ الحياةَ و عَبَّها يُحِبُّکَ الإلهُ...» (سیاب، ١٩٧١، ج١ :١٤٧-١٤٨).

و در شب‌های تابستان هنگامی که ماه چرت می‌زند/ و ستارگان در آغاز سحر ذوب می‌شوند/ بیدار می‌شوم که شبنم درختان را در قدحی جمع کنم تا بیماری و ضعف را هلاک کند/ گویی سندباد در حال سفر است: بادبانم ابرها و لنگرگاهم نیستی و نابودی است/ و خدا را به شکل نخلی می‌بینم، به سان خوشه‌ای که در تاریکی می‌درخشد/ خدا راحس می‌کنم، می‌گوید: پسر عزیزم، ای دلبندم به تو حیات و عطوفت بخشیدم و ستارگان را به چشمانت و باران را به پاهای نرم و لطیفت هدیه دادم. پس زندگی و مشکلاتش رابا هم بنوش که خدا دوستت می‌دارد.

شب تاریک درحال زوال، و هنگامه‌ی سحر نزدیک است سیاب امید به شفا و سلامتی خود را با شور و شوق به تصویر می‌کشد او از سندبادی سخن می‌راند که در حال سفر است و خداوند به او نوید زندگی تازه‌ای می‌بخشد زیرا که بسیاری از گرفتاری‌ها، درد و رنج‌ها و سختی‌ها مایه دگرگونی و تحول زندگی و پیروزی است که این اعتقاد همیشه باعث صبر و بردباری انسان‌های موفق بوده است. سیاب هنرمندانه این سختی‌ها را در این بخش از قصیده به تصویر کشیده و امید به این تحول و دگرگونی را در تفعله اخیر بیان نموده است. با این توضیح، روشن است که سندباد در حال سفر سمبل خود شاعر است که نقاب سندباد هزار و یک شب، برچهره زده و با تمسک به این اسطوره شرایط زندگی خود را اعم از جسمی، روحی و فکری، به رشته تحریر درآورده است. علاوه بر این، هرچند تاریخ سرودن این قصیده مشخص نیست

اما با توجه به ذکر آن در اولین سال از آخرین مرحله حیات سیاب در دیوان او، چنین به نظر می‌رسد که هنوز ریشه‌های زهرآگین بیماری و ناامیدی به طور کامل وجودش را فرا نگرفته و به همین دلیل روزنه‌هایی، هرچند کوچک، از امید، در این قصیده دیده می‌شود. با توجه به موازی بودن افکار و عواطف سیاب در این بخش از قصیده با افکار و عواطف سندباد هزار و یک شب، باید گفت سیاب در این قسمت، هنجار شکنی نکرده و موازی با داستان هزار و یک شب حرکت کرده است.

قصیده أفیاء جیکور

از دیگر قصائدی که سیاب در آن نقاب سندباد را به چهره زده "أفیاء جیکور" است. جیکور محل تولد سیاب و روستایی است که علاقه خود را به آن در اشعارش خالصانه بیان می نماید. این قصیده در تاریخ ۱۹٦۲/۳/۱۷ یعنی آخرین مرحله از مراحل و سالهای پایانی حیات سیاب و در روستای جیکور سروده شد (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ۱۹۰). سال‌هایی که بیماری و درد روحی و روانی بر او حاکم بود. با وجود موج بیماری و ناامیدی در اشعار سیاب، هرگاه از جیکور سخن می راند شور و شوق و طبیعتی ناب در ذهن مخاطب نقش می‌بندد اما احساسات و کلمات بکار برده در بیان طبیعت ناب جیکور، شباهتی بسیار نزدیک به کلماتی دارد که سندباد در بیان طبیعت ناب جزیره‌ای در دومین سفر خود بکار می‌برد: «قضا و قدر الهی ما را به جزیره‌ای برسانید که درختان بسیار و میوه های آبدار و شکوفه های رنگارنگ و مرغان خوش صداو چشمه های روان داشت...» (ألف لیلة و لیلة، ۱۹۵۱، ج۳: ۸۸). سندباد با مشاهده زیبایی‌های منحصر به فرد آن جزیره خوشحال و شگفت زده می‌شود، احساس آرامش می‌کند و ساعتی زیر سایه‌ی درختان به خوابی عمیق فرو می‌رود پس از آنکه از خواب برمی‌خیزد خود را تنها و بی یاور می‌یابد چرا که اکنون در جزیره سرگردان گشته و دیگر تجار او را ترک کرده‌اند. سیاب نیز طبیعت و زیبایی‌های جیکور او را به وجد می‌آورد و احساس آرامش سراپای وجودش را فرا می‌گیرد و تمام آرزوی او آسودن در جیکور و مشاهده طبیعت ناب جیکور است. علاقه و ایمان شاعر به جیکور به حدی است که از او تمنای

شفا و آرامش خاطر دارد از جیکور می‌خواهد جسم بیمارش را با گل‌های زیبایش لمس کند تا بهبود یابد در واقع جیکور پناهگاه شاعر و نهایت آرزوی اوست:

«نافُورةٌ مِن ظِّلالِ، مِن أزاهيرِ، و مِن عَصافيرِ/،جيكورُ، جيكورُ، يا حفلاً مِن النُّورِ/ياجدولاً مِن فراشاتٍ نُطارِدُها في اللَّيلِ،في عالِمِ الأحلامِ يَنشُرنَ أجنِحَةً أندى مِن المِطرِ في أوَّلِ الصَّيفِ.../مِن أينِ جئناكِ،مِن أيِّ المقادير؟.../جيكورُ مَسّي جَبيني فَهُو مُلتهِبٌ/مَسِّيهِ بالسَّعفِ و السُّنبلِ التَّرِفِ...» (*همان*: ۱۹۷۱: ۱۸۷،۱۸۶).

جیکور ای فواره ای از جنس سایه ی ماه، و ای سبدهایی از جنس گل‌ها و دسته‌هایی ازپرندگان/ جیکور، جیکور، ای جشنی از جنس نور/ ای نهری از جنس پروانه‌هایی که شباهنگام در عالم خیال به دنبالشان می‌رویم و آنها بال‌های شفاف تر از باران خود را در آغاز تابستان می‌گسترانند/ تو را از کجا آوردیم جیکور؟ از کدامین زمان؟/ ای جیکور، پیشانی ملتهب و ورم کرده‌ام را لمس کن/ با برگ‌های نرم و لطیف خرما و سنبل تازه لمسش کن

در قسمت دیگری از قصیده، سیاب از جیکور می‌خواهد هر آنچه از دست رفته را به او باز گرداند گویی تمام امید شاعر به جیکور منتهی است:

«جيكورُ...ماذا؟ أنَمشي نحنُ في الزَّمَنِ أم أنّه ماشي و نحنُ فيهِ وُقوفُ؟.../هل أنَّ جيكورُ كانتَ قبلَ جيكور في خاطرِ اللّهِ..في نَبعٍ مِنَ النُّورِ؟/جيكورُ مَدّي غِشاءَ الظِّلِ و الزَّهرِ/سَدّي به بابَ أفكاري لأنساها/أثقِلي مِن غُصونِ النَّومِ بالثَّمَرِ بالخُوخِ و التّينِ و الأعنابِ عاريةً مِن قِشرِها الخَصِرِ/رَدّي إلَيَّ الّذي ضُيِّعَت مِن عُمري أيّامَ لِهَوي .../ رَدّي السَّندبادَ و قَد ألقَتهُ في جُزُرٍ يَرتادُها الرّخُ ريحٌ ذاتُ أمراسٍ» (*همان*: ۱۹۷۱: ۱۸۸-۱۸۹).

جیکور... ما را چه شده؟ آیا ما در زمان سیر می‌کنیم یا او در حرکت است و ما در آن توقف نموده ایم؟.../آیا جیکور قبل از جیکور در ذهن خداوند در چشمه‌ای از جنس نور وجود داشت؟ /ای جیکور، هاله‌ای از سایه‌ی ماه و شکوفه بگستران/ با آن، دروازه افکارم را سد کن تا فراموششان کنم/ وباب افکار مرا از شاخه‌های خواب بارورساز با میوه‌های هلو و انجیر و انگور رسیده (با رسیده شدن گویی از پوست نازک خود تهی شده اند). /عمر و ایام جوانی از دست رفته‌ام را به من بازگردان/ سندباد را که باد سوزناک او را در جزایری که رخ در آن سیر می‌کند انداخته بازگردان.

سیاب جیکور را تنها سنگ صبور و نـاجی خـود مـی‌دانـد بـا او صـحبت مـی‌کنـد دردهایش را با او در میان می‌گذارد و از او می خواهد بر باد رفتـه‌هـایش را بازگردانـد شاید بتوان گفت در این مرحله هنوز ناامیدی در تمام وجـود سـیاب ریشـه ندوانـده و اندک امیدی در اشعارش به چشم می‌خورد. سیاب از جیکور می‌خواهد تا سندباد را که توسط پرنده‌ای غول پیکر موسوم به رخ در جزایر سرگردان شده را بازگرداند.

سیاب به سفر دوم و پنجم سندباد بحری اشاره می‌کند در سفر دوم سندباد بـه امیـد نجات، خود را با پارچه ای به رخ آویزان می‌کند اما در نهایت بـر فـراز کـوهی کـه راه برگشتی ندارد و جز سنگ و خار و خاشاک چیز دیگری نیست فرود مـی‌آیـد. در سـفر پنجم نیز، همراهان سندباد بدون اطلاع او تخم رخ را می‌شکنند این کار موجـب خشـم رخ می‌شود او با چنگال‌هایش سنگ‌های عظیمی به درون کشتی سندباد پرتاب مـی‌کنـد، کشتی و هرآنچه درآن است غرق می‌شود در این میان سندباد با عنایت خداونـد نجـات می‌یابد ولی در جزیره‌ای سرگردان می شود تا اینکه راه نجاتی می‌یابد و به بغداد برمـی گردد (ألف لیلة و لیلة، ۱۹۵۱، ج۳: ۱۰۶-۱۰۷).

سندباد نمایانگر خود سیاب است که بخاطر درمان بیماری خویش ناچار به مسافرت شده و پرنده غول پیکر یا همان رخ که سندباد را در جزایـر سـرگردان سـاخته گویـای بیماری و درد و رنج فردی سیاب است از نظر سیاب شـرایط جسـمانی و روزگـار پـر دردی که اکنون می‌گذراند شـباهت بسـیاری بـه سرگذشـت سـندباد در پنجمـین سـفر دریایی‌اش دارد. سندباد اسیر چنگال رخ گشـته و مـدتی در جزیـره‌ای پـر از نعمـت و میوه‌های فراوان و چشمه‌های گوارا زندگی می‌کند تا اینکه به لطف خداونـد و دعـا بـه درگاه او با ثروتی بیش از سفرهای پیشین به بغداد باز می‌گردد سیاب نیز اسـیر چنگـال بیگانگان از یک سو و چنگال بیماری و فقر از سوی دیگر گشته. امیـد بـه پروردگـار و لطف بی کران او همواره در خاطر سندباد موج می‌زند و نجات و بازگشت خود را از او طلب می‌کند و پس از اندک زمانی نجات می‌یابد اما سندباد سیاب در جزایـر دورافتـاده سرگردان است و باز نخواهد گشت به همین دلیل سیاب بازگشت او را از جیکور طلب می‌کند سندباد سیاب در این قصیده کاربردی معکـوس و خـلاف هنجـار یافتـه اسـت.

سیاب در این قصیده از سندباد همان‌گونه که هنجار ایجاب می‌کند استفاده نکرده. سندباد هزارو یک شب با وجود تمام مخاطرات لحظه‌ای دست از تلاش برای زنده ماندن بر نمی‌دارد. به زعم آندره میکل مشخصه سندباد موفقیت در تجارت و کسب ثروت، زندگی و زنده ماندن است (ستاری، ۱۳۸۲: ۹۶). لحظه‌ای نیز یاد خدا و استمداد از او را به دست فراموشی نمی‌سپارد به همین دلیل هر بار نجات می‌یابد و نجات خود را مدیون لطف و کرم خداوند می‌داند اما سندباد سیاب تحت تأثیر ناامیدی و درماندگی شاعر، در جزیره ای اسیر گشته و باز نخواهد گشت.

قصیده الوصیة

این قصیده در تاریخ ۱۹۶۲/٤/۱۹ در بیروت و درواقع در غربت سروده شده است و حاکی از وصیت نامه‌ای است که شاعر برای همسر و فرزند خود می‌نویسد. در این قصیده سیاب از ترس و وحشت خود سخن می‌گوید بیماری، درد، اندوه، فقر، تنهایی و... به وجودش راه یافته و آثار آن در اشعارش جلوه گر شده است :

«مِن مَرَضي، مِنَ السَّريرِ الأبيَضِ مِن جاريٍ إنهارَ عَلى فَراشِهِ و حشرجا، يَمصُّ مِن زُجاجَةٍ أنفاسَه المصفِّرة/مِن حُلُمي الَّذي يَمدُّ لي طريقَ المِقبرةِ و القمرَ الرّيض و الدُّجى...أكتُبُها وَصيّةً لزوجَتي المنتَظِرَة و طفليَ الصّارخِ في رُقادِه: « أبي، أبي» تَلُمُّ في حروفِها مِن عُمري المعَذَّب .../ إقبالُ يا زَوجَتي الحبيبة لا تعذليني ما المِنايا بِيَدي و لستُ لَو نَجَوتُ، بالمخَلَّدِ/كُوني لِغيلانِ رِضَىً و طيبَةً/كُوني لَه أباً وَ أمّاً...» (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ۲۱۷-۲۲۲)

از بیماری‌ام، از تخت سپیدم، از هم اتاقی‌ام که بر روی تختش افتاده و نفس نفس می‌زند و آخرین نفس‌های زردش را از بطری سرم می‌مکد، هراسانم/از رویاهایم که راهم را به سوی گور می‌گستراند و ماه تیره و تار را به سویم می‌کشاند، برای همسر منتظر و فرزندم که در گهواره فریاد برمی‌آورد: پدر، پدر، وصیت می‌کنم:/ اقبال ای همسر محبوبم/ ملامتم مکن مرگ به خواست من نیست و اگر رهایی یابم جاودان نخواهم بود/ برای غیلان برترین باش/ برای او هم پدر و هم مادر باش.

شاعر نزدیک شدن سایه مرگ را به خود احساس می‌کند و شعرهایش رنگ و بوی مرگ، نیستی و تاریکی به خود می‌گیرد سیاب در قسمت دیگری از قصیده ترس و

وحشت از عدم بهبودی و بازگشت خود به وطن و لذت بـردن از زنـدگی را بـا نقـاب سندباد بیان می‌کند:

«أخافُ مِن ضَبابةٍ صَفراءٍ،تَنبَعُ مِن دِمائي،تَلَفَّني فما أرى علىَ المدَى سِواها.../يَقصُّ جِسمِيَ الذَّليلَ مِضبَعُ،كَأَنَّهُ يَقصُّ طينةً بدونِ ماءٍ و لا أُحِسُّ غيرَ هَبَّةٍ مِنَ النَّسيمِ تَرفَعُ/مِن طرَف السَّتائِرِ الضَّـبابِ ليقطـرَ الظَّلامُ،لَسـتُ أَسمَـعُ سِـوى رُعـودٍ رَنَّ في اليَبـابِ/مِنها صَـدَىً و ذابَ في الهَواءِ.../أخافُ مِن ضَبابةٍ صفراءٍ !/أخافُ أن أزلَقَ من غَيبوبَةِ التَّحديرِ/إلى بِحارٍ ما لها مِن مَرسى و مَا استَطاعَ سندبادُ حينَ أمسى فيهِنَّ أن يعودَ للعُودِ ولِلشَراب و الزُّهورِ/ صَباحُها ظَلامٌ و لَيلُها مِن صَخرَةٍ سَوداءٍ...ليسَ سِوى إنتِقالَةِ الهَواءِ مِن رِئَةٍ تَعفُو إلىَ الفَضاء» (*همان*: ٢١٨-٢٢٠)

هراسانم از مه زرد رنگی (بیماری) که از خـونم سرچشـمه مـی گیـرد، مـرا در هـم می‌پیچد و چیزی جز آن در افق نمی‌بینم/ تیغ جراحی به جسم ذلیلم ستم می‌کند، گویی خاکی بی آب را تکه تکه می‌کند/ غیر از وزش نسیم که از سوی مـه‌هـایی کـه فضـا را چون پرده‌هایی از تاریکی پوشانیده چیزی حس نمی‌کنم تا باران تاریکی فرو ببار ، غیـر از صدای رعد و برقی که در فضایی از یأس و ناامیدی طنین انداز است و در هوا ذوب می‌شود چیزی نمی‌شنوم/ هراسانم از پژمردگی جسـمم/ مـی‌ترسـم کـه از بیهوشـی بـه دریاهایی بلغزم که لنگرگاهی ندارد/ دریاهایی که سندباد چون شب را در آنهـا بـه سـر برد، نتوانست به سوی عود و شراب و شکوفه بازگردد/ دریاهایی که صبحش تاریکی و شبش از تخته سنگی سیاه، جز عبور هوا از ریه‌ای که لحظه به لحظه از قـدرتش کاسـته می‌شود چیز دیگری نیست.

سیاب از ترس و وحشت خود سخن مـی‌گویـد تـرس از مـردن در غربـت و عـدم بازگشت به وطن. در این بخش از قصیده سیاب به ششمین سفر سندباد اشاره دارد چرا که کشتی او از مسیر درست منحرف گشته و در دریا سرگردان می‌شود دریایی که هـیچ جزیره‌ای برای لنگر انداختن در آن دیده نمی‌شـود تـا اینکـه کشـتی بـه کـوهی عظـیم برخورد می‌کند، می‌شکند و غرق می‌گردد آن کوه و جزیره بخاطر فراوانی عنبر خالص، به رنگ سیاه و تاریک مایل گشته سندباد پس از جمع‌آوری عنبر خالص و گرانبهـا، بـر فراز کوه به انتظار می‌نشیند تا اینکه راه نجاتی می‌یابد و از آنجا خارج می‌شود. جزایری

که سندباد در آنها سرگردان می‌شود دارای لنگرگـاه اسـت و کشـتی دیگـر تجـار بـرای تفریح و استراحت و یا یافتن متاعی در خور فروش در آن لنگر می‌اندازد سـیاب نقـاب سندباد برچهره زده و زندگی شخصـی و دردهـا و افکـارش بـا زنـدگی و سرگذشـت اسطوره در هم تنیـده و مـا آن را در قالـب هنجـارگریزی و کـاربرد معکـوس اسـطوره مشاهده می‌کنیم سیاب بهبودی و سلامتی و بازگشت خود به وطن را غیر ممکن می‌داند گویی که در جزایری فاقد لنگرگاه اسیر شده و هرگز نمی‌تواند بـازگردد و از زنـدگی و نعمات خداوند لذت ببرد او این اندیشه و ناامیدی را به سندباد منتقل می‌کند، عنبر سیاه و گرانبهایی که سندباد تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد تا مقداری از آن را جمـع کنـد سیاه و زشت و وحشتناک جلوه می‌دهد و درنهایت، تغییراتی آشکار در اسـطوره ایجـاد می‌کند درواقع با نظر به شخصیت سندباد و حوادث پیش روی او، خود سـیاب متجلّـی می‌گردد. درواقع دریاهای بی لنگرگاه بیانگر کشورهای بیگانه و عنبر سیاه کـه کـاربردی معکوس یافته، بیانگر بیماری و درد و رنج اوست. گویی سندباد نقاب سیاب بـه چهـره زده و دردمندی و سرگذشت او را به تصویر می‌کشد.

قصیده رحَلَ النَّهار

سیاب در آغاز این قصیده با اولین جمله ناامیدی و حضور مـرگ را بـه مخاطـب خـود منتقل می‌کند:

«رحلَ النَّهارُ/ها إنَّه إنطَفَأَت ذُبالَتُهُ علی اُفُقٍ تَوَهَّجَ دُونَ نارٍ/و جَلَستِ تَنظُرینَ عَودةَ سندبادِ مِنَ السِّفارِ/والبحرُ یَصرُخُ مِن وَرائِکَ بِالعواصفِ و الرُّعودِ/هوَ لَن یَعودُ/أَوَ ما عَلِمتِ بِأنَّهُ أَسَرَتهُ آلِهَةُ البحارِ/فِي قلعةٍ سَوداءِ فِي جُزُرٍ مِن الدَّمِ و المِحارِ/هُو لَن یَعودُ/رحلَ النَّهارُ/فلتَرحَلي هُو لن یَعودُ» (*همان*: ٢٢٩)

روز رخت بر بست/ و در دور دست‌هایی که بـی شـعله مـی‌درخشـید فتیلـه‌هـایش خاموش گشـت/ و تـو (اقبـال همسـر سـیاب) در انتظـار بازگشـت سـندباد از سـفرها نشسته‌ای/ حال آنکه پشت سرت دریا با طوفان و آذرخش بر سرش فریاد مـی‌کشـد/ او هرگز باز نخواهد گشت/ آیا نمی‌دانی رب النـوع دریـا سـندباد را در قلعـه‌ای سـیاه در جزیره‌ای از خون و نقصان و بیماری در بند ساخته؟/ او هرگز باز نخواهد گشت/ روز

رفت/تو نیز برو/او هرگز باز نخواهد گشت.

قصیده با جمله رحلَ النَّهار آغاز شده است. سیاب ظاهراً به همسرش مـی‌گویـد در این روز نیز آرزویت برآورده نشد و سندباد (سیاب) از سفر برنگشت. علاوه بر ایـن بـا توجه به روند قصیده و ذکر عبارت «هو لن یعود/ رحل النَّهار/ فلترحلی هو لـن یعـود» یأس و ناامیدی آنقدر بر جان سیاب مستولی اسـت کـه بازگشـت سـندباد از سـفرهای دریایی که در واقع نماد خود اوست که جهت مداوا به کشورهای مختلف سفر مـی‌کنـد غیر ممکن دانسته و آوردن "لن" در جمله "هو لن یعود" مهر تأییدی بر ایـن ادعاسـت. همچنین با تأمل در ابیات و واژگان بکار رفته در آن متوجـه خـواهیم شـد کـه «تکـرار واژگانی همچون: نهار، نار، بحـار، سـفار، انتظـار و... بـا مـدهای بلنـد «الـف» در آخـر مصرع‌ها، موسیقی اندوه و آه را به مخاطب القا می‌کند» (سـلیمی، صـالحی، ۱۳۹۰: ۸-۹). بـا این تفاصیل آیا سیاب قصد نداشته، غیرممکن دانستن شفای خود و بازگشتش به وطـن و ناامیدی خود را تحت الشعاع قرار دهد؟ سندباد هزار و یک شب همـواره از لـذت و خوشگذرانی در دریا سخن می‌راند و حرفی از طوفان و رعد و برق به میـان نمـی‌آورد. در جزایری قدم می‌نهد کـه لنگرگـاه کسـب ثـروت، موقعیـت و مـاجراجویی بـرای او محسوب می‌شوند اما سندباد سیاب توسط رب النّـوع دریـا اسـیر گشـته و در چنگـال اوست و رهایی نیافته. حال آنکه سندباد اسطوره‌ای در سفر پنجم خود شیخ دریا (همان رب النّوع دریا از نظر سیاب) را به قتل می‌رساند او تنها کسی است کـه توانسـت شـیخ دریا را شکست دهد و ظفرمندانه به بغداد بازگردد (ألف لیلة و لیلة، ۱۹۵۱، ج۳: ۱۰۹-۱۱۰).

سیاب بازگشتی برای سندباد قصائدش در نظرنگرفته، سرنوشـت او را تغییـر داده و نیستی و سرگشتگی در دریا و مرگ حتمی را بـرای او رقـم زده اسـت. آیـا ایـن عمـل سیاب حاکی از هنجارگریزی وی نیست؟ یا اینگونه به نظر نمی‌رسد کـه سـندباد نقـاب سیاب به چهره زده و بهبودی وی، رهایی از چنگال غربت و بازگشـت او بـه وطـن را غیرممکن بیان می‌دارد؟ در قسمت دیگری از قصیده اینگونه ادامه می‌دهد:

«جَلَستِ تَنظُرینَ هائِمَةَ الخَواطِرِ فِي دُوارِ: سَیعودُ. لا. غُرِقَ السفینُ مِن المُحیطِ إلیَ القَرارِ/ سَیعودُ. لا. حَجَزَتهُ صَرخَةُ العَواصفِ فِي إسارٍ / یا سندبادُ أما تَعودُ؟ کادَ الشَّبابُ یَزولُ ، تَنطَفِئُ

الزَّنابقُ في الخُدودِ / فمتى تعودُ؟» (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ۲۳۱).

پریشان حال در چارچوب در، منتظر بازگشت سندبادی و می‌گویی بازخواهدگشت. نه چنین نیست. به گمانم کشتی در بازگشت از دریا غرق گشته/ دوباره می‌گویی بازخواهد گشت. نه. فریاد طوفان‌ها او را به اسارت برده/ ای سندباد بر نمی‌گردی؟ نزدیک است جوانی من از بین برود و زنبق‌ها بر روی گونه‌ام خشک گردد (کم کم پیر می‌شوم)/ پس کی بر می‌گردی؟

دراین قسمت از سروده، سیاب، اسطوره دیگری را نیز با سندباد همراه می‌کند درواقع سیاب به بخشی از داستان ادیسه اسطوره یونانی اشاره می‌کند این اسطوره، همچون سندباد هزار و یک شب، در سفر خود با انواع خطرات روبه رو می‌شود درحالی که همسر وفادارش، پنه لوپه منتظر بازگشت او می‌ماند (الموسی، ۱۹۹۱: ۷۹). سندباد سیاب برخلاف ادیسه، بازگشت به وطن را برای خود غیر ممکن می‌پندارد. سیاب نتایج سفر این دو اسطوره را در هم می‌آمیزد تا دو تجربه متفاوت را به تصویر بکشد. در واقع او در این ابیات به تبعید شدنش و بیماری که در این تبعید شدن به سراغش می‌آید اشاره می‌کند. هدف اصلی سیاب از در کنار هم آوردن این دو اسطوره، این است که به مخاطب القا کند که همسر او نیز مانند همسر ادیسه پریشان خاطر، منتظر او است. سیاب با تمام وجود می‌خواهد نوید سلامتی و بازگشت خود را در اشعارش بیان کند. ابتدا می‌گوید او برمی‌گردد اما دیری نمی‌پاید که یاد بیماری و شرایط بد جسمی و روحی در وجودش جرقه می‌زند دوباره سیل ناامیدی وجودش را فرا می‌گیرد، شعله کم سوی امیدش خاموش می‌گردد و بازگشتش را دردمندانه نفی می‌کند و به واسطه همین سیل نا امیدی، در نهایت به هنجارگریزی و کاربرد معکوس اسطوره دست می‌زند.

قصیده اللیلة الأخیرة

از دیگر قصائدی که سیاب درآن از نقاب شخصیت سندباد بهره جسته "اللیلة الاخیرة" است که در سومین سال از آخرین مرحله از زندگی سیاب (۱۹٦۳/۱/٤) در لندن سروده

شده (سیاب، ١٩٧١، ج١: ٣٠٢). بیماری، سیاب را بیش از پیش وادار به مسافرت و جست وجوی علاج در دیگر کشورها ساخته است.

«رُبَّ صَباحٍ بَعدَ شَهرٍ... بَعدَ ما الطبیبُ یَراهُ. مَن یَعلمُ ماذا خَبَّأ القَدَرُ؟سَیَحمِلُ الحَقیبةَ المَلیئةَ بِألف ألف رائعٍ عجیبٍ بالحِلِي و الحجر یَفجَأُ غیلانَ بها/یا طولَ ما انتَظَرَ/یا طولَ ما بَکی و نامَ تَملَأُ الدُّموعِ/بِرنَّةِ الأجراسِ أو بصَیحَةِ الذِّئابِ عَوالمُ الحُلمِ له/و تَنشُرُ القُلوعُ، یَجوبُ فیها سندبادُ عالمَ الخطرِ:هناکَ فارسُ النُّحاسِ یَرقبُ العُبابَ و یَشرعُ السَّهمَ لِیَرمَي کُلَّ مَن عَبَرَ/إن یکتُبُ اللّهُ لِيَ العَودَ إلی العراقِ، فسَوفَ ألثِمُ الثَّری،أعانِقُ الشَّجرَ،أصیحُ بالبَشَرِ: یا أرجَ الجنّةِ یا إخوةُ یا رفاقُ/الحَسَنُ البَصري جابَ أرضَ واق واق و لَندنَ الحدیدِ و الصَّخرِ،فَما رأی أحسنَ عیشاً منهُ في العراقِ» (*همان*: ٣٠٠-٣٠١).

بسا صبحگاهانی پس از گذشت ماهی... پس از آنکه پزشک او را می‌بینید. کسی چه می‌داند که سرنوشت چه نهان ساخته؟ چمدانی سرشار از هزاران هزار رایحه شگفت،چمدانی پر از سوغات دلربا تا او غیلان را با آن شگفت زده کند/چه بسیار انتظار کشید/ چه بسیارگریست و خوابید درحالی که اشک‌ها با صدای ناقوس‌ها یا زوزه گرگ‌ها دنیای خیال او را پر کرده‌اند/ و درب قلعه‌ها باز می‌شود و سندباد در آن میان در دنیای خطر سیر می‌کند :آنجا سوارکاری است که درحال تماشای امواج دریاست و نیزه‌اش را آماده می‌کند تا هرآنکه از آنجا عبور می‌کند را شکار کند/ اگر خداوند برایم تقدیر بازگشت به عراق مشخص کند، خاک عراق را خواهم بوسید درختان را در آغوش خواهم گرفت، بشر را خطاب قرار خواهم داد: ای عطر بهشت ای دوستان ای برادران/ حسن بصری در سرزمین جغدها و کلاغ ها و لندن آهن و سنگ (ذره‌ای عاطفه و محبت در آنجا نیست) سیر کرد و زندگی‌ای لذت بخش تر از زندگی در عراق نیافت.

در این قصیده سیاب علاوه بر ابراز دلتنگی و عشق به وطن، نگرانی و ناراحتی خود را از شرایط و دنیای پسرش غیلان ابراز می‌دارد او دنیای پسرش را دنیای سندباد در اولین سفر خود می‌داند دنیایی که از خطر و وحشت لبریز بود در واقع سندباد خود سیاب است و شرایط و دنیای پر خطر و وحشت انگیزی که سندباد در اولین سفر خود

در آن قرار گرفته همان شرایط و دنیای سیاب است شرایطی که پسر کوچک سیاب را تحت فشار قرار داده. سیاب برای ترسیم خطر و احساس وحشت پسرش از زندگی در دنیای نازیبایی که آن را حق او نمی‌داند به ترتیب، سومین و اولین سفر سندباد را ترسیم می‌کند. در سفر سوم پس از آنکه سندباد در جزیره‌ای سرگردان می‌شود با قلعه‌ای بزرگ و زیبا مواجه می‌شود او بدون آنکه بداند که آن قلعه از آن کیست درب‌هایش را می گشاید و بی اختیار، خود را در خطری مهلک قرار می‌دهد. اما پس از آن، سیاب اولین سفر سندباد را به تصویر می‌کشد چرا که در این سفر سندباد برای اولین بار طعم تلخ سرگردانی و آوارگی در جزیره و در واقع دنیایی جدید و نازیبا را درک می‌کند با وجود اینکه دیگر سفرهای سندباد مخصوصا سفر سوم او پرمخاطره تر و وحشت بر انگیزتر از اولین سفر او بود ولی چشیدن طعم وحشت و خطر برای اولین بار خاطره‌ای تلخ تر بر جای می‌نهد سندباد پس از آوارگی و سرگردانی در جزیره‌ای و تحمل گرسنگی و تشنگی با مردی سوار بر اسب و دارای نیزه رو به رو می‌شود در ابتدا از او می‌ترسد اما وقتی متوجه می‌شود که او مواظب امواج دریاست تا به محض بیرون آمدن اسبان جادویی از دریا، آنها را برای پادشاه جزیره‌ای به نام مهرجان ببرد آسوده خاطر می‌گردد. آن سوارکار او را با خود به جزیره‌ای می برد که پادشاهی عادل و مردمی مهمان نواز دارد او پس از مدتی زندگی در آن جزیره و محبت بسیار پادشاه و مردم آنجا، به بغداد باز می‌گردد (ألف لیلة و لیلة، ١٩٥١، ج٣ :٨٣-٨٨). سیاب سومین سفر سندباد را مطابق با هنجار بکار برده و تغییری در آن ایجاد نکرده اما با این وجود هنجارگریزی او در قسمت دیگری از قصیده به چشم می خورد چرا که سوارکار اولین حکایت سندباد شخصی شریف و مهربان بود و سندباد زندگی خود را مدیون او می‌دید و بخاطر وجود او خداوند را شاکر بود. اما سوارکاری که سیاب ذکر کرده شخصی پلید است که به سمت مردم تیر پرتاب می‌کند و آنان را می‌کشد. از آنجا که شاعر این قصیده را در لندن سروده است، قلعه نماد شهر لندن است که هم بیانگر بیگانه بودن این شهر است هم استعمارگر بودن آن. چرا که در آن زمان استعمار انگلستان در عراق نفوذ فراوانی داشته است. سیاب جهت مداوا به این شهر بیگانه با مردم استعمارگرش قدم نهاده و نمی‌داند

چه حوادثی در انتظار اوست و سوارکار ناشناس و قاتل نیز، نماد کشور استعمارگر انگلستان است که به خاک سرزمین او متعرض، و موجب وحشت و مرگ غیلان و امثال غیلان شده‌اند. شاید بتوان گفت دلیل کاربرد معکوس اسطوره در این قصیده نگرانی و آشفتگی سیاب بخاطر زندگی و شرایط سخت پسرش غیلان است که به جای لذت از دوران کودکی متحمل رنج بیماری و فراق پدر و همچنین آشوب داخلی و حضور این استعمارگران گشته.

قصیده مدینة سندباد

هنجارگریزی و کاربرد معکوس سندباد در قصیده "مدینة سندباد" ادامه می‌یابد سیاب نقاب سندباد بر چهره می‌زند و وضعیت زندگی مردم و شهر سندباد (خود شاعر) را به نحوی ملموس به تصویر می‌کشد بغداد هزار و یک شب که آباد و سراسر نعمت و لذت است در این قصیده شهری ویران و مملو از فقر نمود می‌یابد. سندباد و مردم هزار و یک شب که شاد و سرزنده مشغول کار و تلاش هستند و لذت زندگی و زنده بودن را احساس می‌کنند، در این قصیده، فقیر، مسکین، گرسنه و...نمود می‌یابند. کارایی و حیات بخشی اسطوره‌هایی چون عشتار و تموز و شخصیت دینی بزرگی چون حضرت مسیح (ع) نیزدر این قصیده رنگ می‌بازد و هر سه اسطوره سرنوشتی معکوس می‌یابند:

«جُوعانُ في القبرِ بِلا غَذاء/عُريانُ في الثَّلجِ بِلا رِداء/صَرختُ في الشِّتاءِ:/أقضِّ يا مطرُ مَضاجِعَ العِظامِ و الثُّلوجَ و الهَباءَ مَضاجِعَ الحَجَرِ/و أنبِتِ البُذُورَ و لتَفَتِّحِ الزَّهرَ .../فجِئتَ يا مطرُ/تَفَجَّرت تَنثَکَ السماءُ و الغيومُ.../وهَبَّتِ القُبورُ،هَزَّ موتُها و قامَ/و صاحَتِ العِظامُ:/تبارَکَ الإلهُ ،واهِبُ الدَّمَ المطرَ/فآه يا مطرُ/نَوَدُّ لَو نَنامُ مِن جَديدِ/نَوَدُّ لَو نَموتُ مِن جَديدِ/فَنَومُنا بَراعِمُ انتِباهِ/وَ مَوتُنا يُخَبِّئُ الحياةَ» (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ٤٦٣-٤٦٤).

گرسنه در قبر بی غذا/برهنه در برف بی لباس/در زمستان فریاد برآوردم:/ای باران خواب گورستان استخوان‌ها، برف‌ها، گرد و غبار (مه) و سنگ را مختل کن/دانه‌ها را برویان، باید که گل‌ها شکوفا شوند/ پس آمدی باران/با بارشت آسمان و ابرها شکافته شد/و قبور لرزیدند و مردگانش به حرکت در آمدند و ایستادند/و استخوان‌ها فریاد

برآوردند:/پاک و منزه است خدایی که به باران قدرت خون بخشید/آه باران/دوست داریم دوباره بخوابیم/دوست داریم دوباره بمیریم/خوابمان جوانه‌های هشیاری است/و مرگمان زندگی را در حقیبه‌ی خود دارد.

سیاب در این بخش از قصیده به سفر چهارم سندباد نیز اشاره دارد، در این سفر سندباد پس از تحمل مشکلات بسیار، در جزیره‌ای پر از ثروت و نعمت با دختری ازدواج می‌کند که رسم آنها بدین گونه است که اگر زنی بمیرد همسرش نیز زنده زنده با او دفن می‌شود و بالعکس. پس از مدتی همسر سندباد می‌میرد و سندباد با او دفن می‌شود البته با مقدار بسیار زیادی جواهرات گران قیمت و مقداری آب و غذا و در نهایت سندباد با حیله و نیرنگی خاص، خود را نجات می‌دهد (ألف لیلة و لیلة، ١٩٥١، ج٣: ١٠٤-١٠٧). از آغاز قصیده فقر و آوارگی سندباد نزد سیاب ملموس است و از آن همه ثروت و سیادت سندباد هزار و یک شب اثری دیده نمی شود جایگاه سندباد در این قصیده رنگ باخته و قبر نشین گشته و گرسنه و تشنه و عریان مانده این در حالی است که سندباد در قبر نیز ثروت بسیاری به همراه داشت. این تعابیر حاکی از وخامت شرایط جسمی و روحی سیاب و کوچک و کوچکتر شدن هرچه بیشتر دنیای او است اکنون او در مرحله ای است که مرگ را بیش از پیش به خود نزدیک می‌بیند گویی هم اکنون نیز مرده و در قبر سکنی گزیده اما نکته قابل توجه این است که سیاب از باران درخواست سلامتی و رهایی از بند بیماری و آوارگی در غربت و... را دارد و می‌گوید پاک و منزه است خدایی که به باران قدرت خون بخشید درواقع باران نزد سیاب حکم خون می‌یابد که زندگی می‌بخشد و نماد زندگی و بالندگی است. پس از آن درخواست مرگ می‌کند چون تنها راه رهایی از فلاکت و بدبختی را مرگ و خواب ابدی می‌داند که زندگی ای نو درون خود نهفته دارد. استیلای یأس و ناامیدی بر وجود سیاب در این قصیده نیز او را وادار به هنجارگریزی و کاربرد معکوس اسطوره شناخته شده گردانیده است.

«أهذه مدينتي؟جَريحةُ القُبابِ/فيها يهوذا أحمرُ الثّيابِ/يُسَلِّطُ الكلابُ على مُهودِ إخوَتي الصِّغارِ...و البيوتِ/تَأكُلُ مِن لُحُومِهِم/و في القُرى تَموتُ عُشتارُ عَطشى، ليسَ في جَبينِها زَهرٌ/وَ في يَدَيها سِلَّةٌ ثِمارُها حَجَرُ/تُرجَم كُلُّ زَوجةٍ بِه...» (سیاب، ١٩٧١، ج١: ٤٧٢).

آیا این شهر من است؟ قبه‌های آن فرسوده گشته و در حال ویرانی است./ در آن یهودا لباسی قرمز به تن کرده/ یهودا سگان را بر تختخواب‌های برادران کوچکم... و خانه‌ها مسلط می‌گرداند/ سگ‌ها از گوشتشان می‌خورند./ و در دهکده‌ها عشتار تشنه لب می‌میرد حال آنکه تاجی از شکوفه بر سر ندارد/ و در دستانش سبدی است که میوه‌اش سنگ است/ و هر همسری با آن سنگسار می‌گردد.

غم و اندوه فردی و اجتماعی همچون زخمی چرکی به مغز استخوان سیاب راه یافته و آنقدر او را زجر می‌دهد که تنها چیزی که جلو چشمان خود می‌بیند خون و مرگ و قتل عام است. در بغداد محل زندگی سندباد، یهودا که رمز استبداد و حاکم ظالم است حکمرانی می‌کند و لباسی به تن دارد که با خون مردم بغداد سرخ گشته. سگان که رمز بیگانگان است به زنان و دختران بغداد تعرض می‌کنند شرایط نابسامان فردی و اجتماعی آنقدر سیاب را تحت فشار قرار داده که وادار به هنجارگریزی شده بغداد آرام و بی سر و صدا با حاکمی (هارون الرشید)که مردم هزارویک شب دوستش دارند اکنون در "مدینة سندباد" محل کشت و کشتار گشته و حاکمی یهودا سرشت بر آن حکم فرماست. سیاب ترسیم این شرایط و هنجارگریزی خود را به محدوده، نقش و قدرت عشتار، خدای باروری نیز می‌کشاند عشتار هر سال با سبدی پر از بذر و شکوفه به زمین می‌آید تا با کمک تموز خداوند آب‌ها به جهان حیات دوباره بخشد اکنون سبد این الهه در نظر سیاب مالامال از سنگ است که به وسیله آن مردم شهر سندباد سنگسار خواهند شد. به بیان بهتر، عشتار نه تنها اسطوره‌ای حیات بخش نیست بلکه مرگ و نیستی را با خود به ارمغان می‌آورد. این نوع هنجارگریزی و تغییر بسامد اسطوره‌ها بر حسب نیاز جوامع، توسط شاعران عصر حاضر بیانگر صدق گفته‌های داروین مبنی بر تکامل و نمو مادی و معنوی بشر و تغییر نیازهای او است.

قصیده أغنیة بنات الجن

این قصیده سرودی است که سیاب از زبان دختران جن بیان می‌دارد این قصیده در تاریخ ١٩٦٣/٢/٢٦ در لندن سروده شده (*همان*: ٦٥٥)

«شعورَنا بَلَّلَهَا المطرُ و أشعلَ القمرُ فيها فوانيسَ، فيا قوافل الفجر/بشعرِنا اهتدي، سيري إلى السَّحرِ، سيري إلى الغَدِ/نحن بناتُ الجنِّ لا نَنامُ،نَهيمُ في الظَّلامِ على ذرىِ التِّلالِ أو نركضُ في المقابرِ، نَعشقُ كلَّ عابرٍ، نَسمَعُه أغانيَ الشَّبابِ و الغرامِ.../نَنشُدُ: فلكُ سندباد ضَلَّ في البحرِ حتّى أتى جزيرةً في شَطآنِهَا المِحارُ، يَهمِسُ عن مليكةٍ يُحِبُّهَا القمرُ، فلا يَغيبُ عن سَماءِ دارِهَا النَّضارُ/ فيَهتفُ الشّاعرُ:خُذيني إلى حِماها لِأنّني أهواها لأنّني القمرُ/و جُنَّ و انتَحَرُ» (*همان*:٦٥٢-٦٥٥)

باران احساسمان را خیس گردانده و ماه فانوس‌هایی در آن شعله ور ساخته/ ای رهروان سحرگاهی، با سرود مان شما را هدایت می‌کنم/ به سوی سحر حرکت کنید به سوی فردا حرکت کنید (آنها در پاسخ می‌گویند):/ ما دختران جنّیم نمی‌خوابیم، در تاریکی بر بلندای تپه‌ها سرگردانیم یا در گورستان‌ها می‌دویم، عاشق هر عابری که از او نغمه‌های جوانی و عشق می‌شنویم هستیم/ می‌سراییم: کشتی سندباد در دریا سردرگم شد تا اینکه به جزیره‌ای رسید که با یأس و ناامیدی و نقصان جسمش در هر دوسوی ساحل آرام زمزمه می‌کند از ملکه‌ای که ماه دلداده اوست و از آسمان خانه‌اش نور و روشنایی پنهان نمی‌گردد/ شاعر فریاد بر می‌آورد: مرا برای حمایت او نگه دارید چرا که من عاشق او هستم چرا که من آن ماهم/ درحالی که این ماه هاله‌ای از ابر آن را پوشانده و در حال خودکشی است.

قصیده شباهت بسیاری به هفتمین سفر سندباد دارد که آنقدر در دریا سرگردان می‌شود تا اینکه در جزیره‌ای شگفت انگیز، عجیب و زیبا وارد می‌شود جزیره‌ای که فقط پادشاه آن و دخترش از آدمیان هستند و بقیه از جنیان. سندباد به خواست پادشاه با دختر بسیار زیبا و ماه رخ او ازدواج می‌کند و پس از مرگ پادشاه، برتخت می‌نشیند و صاحب تمام مال و مکنت و جنّیان آن جزیره می‌شود و این زندگی جدید بیست و هفت سال به طول می‌انجامد سپس راه فرار و بازگشت به بغداد می‌یابد و از سفر، دریانوردی و ماجراجویی دست می‌کشد (ألف ليلة و ليلة،١٩٥١جلد٣ ص ١١٦-١٢٢). سیاب قصیده و ماجرای هفتمین سفر سندباد را بر زبان دختران جن جاری می‌سازد خود را به عنوان کسی که عاشق ملکه است (سندباد) معرفی می‌کند در واقع نقاب سندباد بر چهره

زده و این بار با شور و شوق جایگاه سندباد را برای خود طلب می‌کند سیاب خطاب به دختران جن می‌گوید که عاشق همسرش اقبال است و برای حمایت از او باید درمان شود ولی هاله مرگ او را پوشانیده و در حال مرگ است. شاید بتوان گفت که دلیل انتخاب نقاب سندباد در سفر هفتم سرگردانی بسیار او در جو غربت آلود و سرد لندن باشد در واقع سیاب بیانگر سندباد، لندن بیانگرجزیره زیبا و عجیب و مردم لندن یا پزشکان آن، حکم جنّیان جزیره را دارند از آن جهت که هم وطن و هم درد او نیستند حتی احساس آنها نیز با سیاب هم خوانی ندارد. سندباد بیست و هفت سال در آن جزیره زندگی می‌کند و پس از آن به بغداد برمی‌گردد سیاب نیز در بیمارستان لندن به سر می‌برد و راهی برای گریز نمی یابد او در قصیده "في المستشفی" که در لندن سروده به این موضوع اشاره می‌کند:

«هوالموتُ عَبرَ الجدارِ/کذاک انکفاتُ أعضُّ الوِسادَ و اسلَمتُ للمشرطِ القارسِ ...بغيرِ اختياري،طبيبي أرادَ...و لا شيءٌ غير انتظاری الثقيلِ.ألا فَاخرِقُوا،يا لُصوصُ،الجدارَ/ فهيهات،هيهات،ما لي فرارٌ» (سیاب، ۱۹۷۱، ج۱: ٦٧٧).

مرگ پشت دیواراست. این چنین شروع به گاز زدن بالشم کردم و پشت مجروحم را بدون هرگونه توجه به آن، به تیغ برنده پزشک تسلیم کردم، بدون خواست من، پزشکم اینگونه خواست و چیزی جز انتظاری سخت که تحقق نمی یابد نیست. پس ای دزدان، دیوار را بشکافید بعید است بعید است راه گریزی (از مرگ) برایم نیست.

شاید بتوان گفت دلیل دیگر انتخاب نقاب سفر هفتم سندباد به این دلیل است که زندگی پر از فشار رنج و درد بیماری و غربت سیاب را از بازگشت به وطن و زادگاه ناامید ساخته و سرگردانی و آوارگی را پذیرفته و اطمینان یافته که راه بازگشتی برای او وجود ندارد با وجود شباهت شرایط سندباد و سیاب به یکدیگر،کاربرد معکوس و خلاف هنجار سیاب آشکار است چرا که سرگردانی، آوارگی و چندین سال دوری از وطن، خواست و اراده سندباد نبوده و او هر لحظه به دنبال راه بازگشت به بغداد است اما غلبه ناامیدی و احساس جبر بر سیاب و در هم تنیدن شخصیت و شرایط خود با این اسطوره موجب شده او سندباد را راضی و خشنود به زندگی در جزیره جنّیان و

سرگردانی و آوارگی جلوه دهد درحالیکه اصل اسطوره حـاکی از سرنوشـتی متفـاوت است.

نتیجه

غلبه ناامیدی، شرایط بد روحی و روانی ناشی از بیماری و غربت نشـینی، اصـلی‌تـرین محرک سیاب درهنجارگریزی، کاربرد معکوس اسطوره فولکلور و عامه پسند سـندباد و خارج کردن او از خط سیر اصلی و معمول اسطوره است. در واقع تمام سروده‌هایی کـه سیاب درآنها نقاب سندباد به چهره زده، مربوط به دوران بیماری و سـفرهای بـی‌نتیجـه اش به دیگر کشورهاست سیاب هفت سفر سندباد را با توجه به شرایط خود به تصـویر کشیده و سعی کرده شرایطی که سندباد با آنها مواجه می‌شود را بازسازی نماید. در این سروده‌ها، سندباد همان سیاب است که راه سفر به کشورهای متعدد در پیش گرفتـه کـه این کشورها اعم از اروپایی و عربی، نماد دریای داستان سندباد هزار و یک شب اسـت. شاعر در تعمیم ویژگی فوق به بعضی شخصیت‌های داستان هزار و یک شب نیز غافـل نمانده است، به عنوان مثال شخصـیتی چـون فـارس النحـاس کـه سـندباد در یکـی از سفرهای خود با او مواجه می‌گردد و نجات خود را مدیون او می‌دانـد، در سـروده‌هـای سیاب نماد درد و رنج و بیمـاری روحـی، روانـی و جسـمی او اسـت کـه ارمغـان آور ناامیدی، خستگی و شکست وی محسوب می‌گردد. علاوه بر این، شاعر، شخصیت‌های حقیقی زندگی خود مانند همسر و پسرش غیلان را نیز به سفرهای سـندباد وارد نمـوده است. او هنرمندانه از این نوع کارکرد ادبی بهره جسته و در نقاب زنی و همزاد پنـداری با این اسطوره، به موفقیتی مثال زدنی دست یافته است. سیاب موفق به ایجـاد ارتبـاطی تنگاتنگ بین خود و سندباد شده گویی سندباد نقاب سیاب بـه چهـره زده و تصـویرگر شرایط اسفناک اوست سندباد که در کتاب هزار و یک شـب و اذهـان مـردم بـه عنـوان فردی موفق، ماجراجو، شجاع و...شناخته شده، در سروده‌های سیاب شخصیتی شکست خورده، ناتوان، ناامیدکننده و ترحم برانگیز ظاهر می‌شود و در نهایت دراین سـروده‌هـا خبری از سفرهای مالامال از حوادث شگفت انگیز و تحسین برانگیز سندباد نیست بلکه

شکست، ناکامی و غم و غصه، جانشین موفقیت و کامیابی می‌گردد. بدین ترتیب که هر سفر مقدمه‌ای برای شکست بعدی و در نهایت مرگ و نابودی سندباد محسوب می‌گردد. عملکرد سیاب در بکار بردن اسطوره سندباد در قصائدش بدین صورت است که وی در قصائد: دارُ جدّي، بخشی از أفياءُ جيكور و الليلةُ الأخيرَة، سندباد را موازی و مطابق با هنجار بکار می‌برد و در قصائد: الوصيّة، رَحلَ النَّهار، مدينةُ سندباد، أغنيةُ بناتِ الجنّ و قسمتی از قصائد أفياءُ جيكور و الليلةُ الأخيرة، اسطوره را خلاف هنجار به کار می‌برد و به هنجارگریزی روی می‌آورد. همچنین با درنظر گرفتن ترتیب زمانی سرودن اشعار، سیاب حتی در چینش سفرهای سندباد در قصائد متعدد نیز هنجارشکنی کرده است. به عنوان مثال: در قصیده أفياء جيكور (١٩٦٢/٣/١٧) به سفر دوم و پنجم، در قصیده الوصيّة (١٩٦٢/٤/١٩) به سفر ششم و در قصیده الليلة الأخيرة (١٩٦٣/١/٤) به سفر سوم و اول سندباد می‌پردازد. شاعر در برخی قصائد نیز به طور مشترک به سفری از هفت سفر سندباد می‌پردازد به طوری که در دو قصیده أفياء جيكور و رحل النَّهار سفر پنجم سندباد را به تصویر می‌کشد و... هنجارگریزی وکاربرد معکوس و خلاف خط سیر اصلی اسطوره، نه تنها شرایط و دنیای سیاب و حتی همسر و فرزندش را پر رنگ تر نشان داده بلکه نقش بسزایی در تأثیرگذاری و زیبایی هرچه بیشتر سروده‌های او ایفا نموده است.

منابع و مآخذ

– پینسنت، جان (١٣٨٠ه.ش)، اساطیر یونان، ترجمه: فرّخی، باجلان، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.

– ستاری، جلال (١٣٨٢ه.ش)، پژوهشی در حکایات سندباد، تهران، نشر مرکزی.

– صفوی، کورش (١٣٧٣ه.ش)، از زبان شناسی به ادبیات، چاپ اول، تهران، نشرچشمه.

– مک کال، هنریتا (١٣٧٥ه.ش)، اسطوره‌های بین النهرین، ترجمه: مخبر، عباس، چاپ دوم، تهران، نشر مرکزی.

– --------، ألف ليلة و ليلة (١٢٨٠ق)مصر، المكتبة السعيدية، المجلد الثالث.

– بلّاطة، عيسى (٢٠٠٧م)، بدر شاكر السياب ، حياته و شعره، الاردن، دارالفارس.

– الفاخوری، حنا (۱۹۸٦م)، الجامع فی التاریخ الادب العربی، مصر، المجلد الثانی.
– السیاب، بدرشاکر (۱۹۷۱م)، دیوان، المجلد الاول، بیروت، دارالعودة.
– عباس، احسان (۱۹۹۲م)، اتجاهات الشعر العربی المعاصر، عمان، دارالشروق.
– عباس، احسان (۱۹۷۸م)، بدر شاکر السیاب، حیاته و شعره، ط٤، بیروت، دارالثقافة.
– علوش، ناجی (۱۹۷۱م)، مقدمۀ دیوان سیاب، مجلد الاول، بیروت، دارالعودة.
– کندی، محمد علی (۲۰۰۳م)، الرمز و القناع فی الشعر العربی الحدیث، ط۱، لبنان، بیروت، دارالکتب الجدید المتحدة.
– الموسی، خلیل (۱۹۹۱م)، الحداثة فی حرکة الشعر العربی المعاصر، ط۱، دمشق، مطبعة الجمهوریة.
– حبیبی، علی اصغر، بهروزی، مجتبی (۱۳۹۰ه.ش)، کاربرد دوگانه نقاب سندباد در شعر عبد الوهاب البیاتی، فصلنامه لسان المبین،ش ۳.
– حبیبی، علی اصغر (۱۳۹۰ه.ش)، واکاوی نقاب تموز در شعر سیاب، مجله زبان و ادبیات عربی سابق، ش۵.
– سلیمی، علی، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، بررسی تطبیقی سندباد در شعر سیاب و خلیل الحاوی، مجله زبان و ادبیات عربی، ش٤.
– سلیمی، علی، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، خوانش‌های متفاوت از سندباد در شعر معاصر عربی، فصلنامه لسان مبین، ش٤.
– معروف، صالحی، پیمان (۱۳۹۰ه.ش)، نقد توصیفی تحلیلی اسطوره در شعر سیاب، فصلنامه ادبیات تطبیقی، ش۱.
– یونس، محمد عبدالرحمن، (بی تا)، فضاء الموت و اسطورة تموز و عشتار فی شعر سیاب، جامعة ابن رشد.
– عوض، ریتا (۱۹۷٤م)، اسطورة الموت و الإنبعاث فی الشعر العربی الحدیث، بیروت، الجامعة الأمریکیة.

أسفار سندباد السبعة و استعمالها الموازي و الطردي في أشعار السيّاب

رضا افخمی عقدا[1]
سیما شفیعی[2]

الملخّص

نفوذ الاستعمار الشامل من حيثُ الاقتصادي، و الثقافي، و الاجتماعي، و السياسي في البلاد المختلفة للقرن الأخير و توسيع عمّاله في هذه البلاد خاصةً البلاد العربيّة، ألزمعلماء الدين، و المثقّفون، و الشعراء، و الأدباء، المقاومة ضد الاستعمار بالطرق المختلفة. إنّهم قصدوا تنميةَ الشعور الاجتماعية و صحوتها قبال الاستعمار. اختار أكثر الشعراء للوصول إلى هذا الهدف الهام، الإقبال إلى الأساطير المختلفة العالميّة، الوطنيّة و الاقليميّة. استفاد بدر شاكر السيابمن تقنية الأساطير ولكن الأوضاع و العالم الّذى يعيش فيه، أوجبَه على الانزياح لمصير الأسطورة و بتبعهِ مسيرها كما إنّهيراقب استعمال الأسطورة الموازي و رعاية جوانبها المختلفة. يختار هذا البحث عدداً من قصائد هذا الشاعر و يدرس فحصاً دقيقاً لانزياحه و استعماله الموازي والطردي لأسفار سندبادالأسطورية السبعة، ودوافع الشاعر في الانزياح، مستفيداً من المنهج الوصفي- التحليلي. نتائج البحث تشير إلى أنَّ سندباد في كل هذه القصائد يعدُّ رمزَ الشاعر نفسه الذي يذهب إلى بلاد مختلفة، يقصُدُ النجاة من أظفار المرض و البحث عن العلاج. ولكن على خلافجهة قصة سندباد و أسفاره الناجحة المدهشة المعجبة، لايوجد في قصائد الشاعر أثرٌ من العلاج الفردي، و الاجتماعي، و السياسي الذي يعتبر نوعاً من الانتصار و الفوز، و كل جهود السياب للعلاج تنتمي إلى هزيمة مرّة. في الواقع، على عكس جهة قصة ألف ليلة و ليلة، كلُّ سفر الشاعر (سندباد) يوفِّر مجالاً لهزيمة أخرى.

الكلمات الرئيسية: الشعر المعاصر العربي، بدر شاكر السياب، الأسطورة، أسفار سندباد السبعة، الانزياح.

١- أستاذ مشارک فی اللغة العربية وآدابها بجامعة يزد
٢- خريجة ماجستير فی اللغة العربية وآدابها